

نگارش به مثابه سلوک

آقای محمد حسین قدوسی . جلسه ۱۴۴

آرش کمان‌گیر! . ۲۷ فروردین ۹۸

در حال و هوای بهار طبیعت و در حالی که دو سه هفته‌ای بیشتر به بهار قرآن نمانده است، شما در پی این هستید که بهار سلوک و بهار خویش‌تان را شکل دهید و شروع کنید. و در این فکر هستید که آیا این بهار خویش‌تان شروع می‌شود و شما موفق می‌شوید یا نه! هفته گذشته به دنبال یک عامل اساسی و بنیادی بودید که مانع حرکت درونی را بردارد؛ و به شما یک جهش اساسی بدهد که عقب‌ماندگی‌های زندگی‌تان را چه در مادیات و چه در معنویات بتوانید جبران کنید. انقلابی را در زندگی‌تان ایجاد کند که وارد یک دوران جدید، یک فصل جدید و یک زندگی جدید بشوید. یا عامل را پیدا کرده‌اید یا نکرده‌اید؛ یا عمل کرده‌اید یا نکرده‌اید؛ تجربه کردید یا نکردید. در هر حال الان سوالات جدیدی برای‌تان مطرح است. و جواب‌های جدید. و سوال‌های بنیادی‌تر و بنیادی‌تر و اساسی‌تر. سوال‌هایی که همه زندگی‌تان را دربرمی‌گیرد. و هر جوابی که به آن بدهید، می‌تواند زندگی‌تان را زیر و رو بکند. همه‌ی این‌ها دوباره به یک سوال اساسی‌تری برمی‌گردد. و آن این‌که آیا من مسیر حرکت، مسیری که برای ایجاد یک انقلاب جدید، یک بهار نوین در وجودم می‌خواهم ایجاد کنم برای من مشخص است؛ این مسیر می‌دانم چیست؛ و الان دیگر باید عمل کنم؛ اقدام کنم. و اگر نتیجه‌ای نگیرم ناشی از ضعف اقدام خودم است. یا این‌که نه، هنوز مسیر است که ابهام دارد. تردیدهای من تردیدهای واقعی است. هنوز نسبت به اوضاع خودم جاهلم. یا این‌که نه، این یک بهانه است و در درون وجودم، در عمق اندیشه‌ام همه چیز برایم روشن است. آن چیزی که باید یک اقدام محکم است. آیا راه معلوم است، فقط من هستم که باید موتور وجودی‌ام را روشن کنم و بتازم و به سرمنزل مقصود برسم. و اگر نمی‌رسم، خودم هستم که حرکت نمی‌کنم. یا نه، هنوز یک ابهاماتی هست که هنوز حل نشده است. این ابهام، ابهام در این‌که آیا ابهامی هست یا نیست، شما را آزار می‌دهد و قلب‌تان را زخمی می‌کند. مثل یک زخمی که نمی‌گذارد شما یک زندگی عادی داشته باشید. زندگی دنیایی و آخرتی، مادی و معنوی‌تان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و نمی‌داند که چه کار کنید. تصمیم می‌گیرید که تفألی بزنید؛ ببینید که چه می‌آید. شاید راهگشا باشد؛ شاید تردید شما را برطرف کند؛ شاید یک جواب خوبی به شما بدهد؛ شاید سخنی بشنوید که بر دل‌تان بنشیند و مشکل‌تان حل شود. در گوشه شما تعدادی فایل صوتی هست؛ از قرآن و شعر و ادعیه و چیزهای دیگری که همین‌طور متفرقه است از هر نوعی؛ و یک گزینه انتخاب تصادفی! بروید در یک اتاق تاریک! درها را می‌بندید. یک خلوت و تنهایی برای خودتان درست می‌کنید. و گزینه‌ی انتخاب تصادفی را می‌زنید و منتظر می‌شوید، ببینید چه می‌آید. شعر، قرآن، دعا، متن، خوانش. بعد از لحظاتی آهنگ غریبی پخش می‌شود؛ ناشناخته، از دوردست. و نمی‌دانید که چه هست. و بعد از آن هم یک صدا! صدای سیاوش کسرایی؛ شعر خودش را می‌خواند؛

منم آرش، سپاهی مردی آزاده،

به تنها تیر ترکش آزمون تلخ‌تان را

اینک آماده

مجویدم نسب،

فرزند رنج و کار؛

گریزان چون شهاب از شب ،

چو صبح آماده‌ی دیدار ...

دلَم را در میان دست می‌گیرم
و می‌افشارمش در چنگ،
دل، این جام پر از کین پر از خون را؛ ...

که جام کینه از سنگ است
به بزم ما و رزم ما، سبو و سنگ را جنگ است...

در این میدان،
بر این پیکان هستی سوز سامان ساز،
پری از جان ببايد تا فرو ننشیند از پرواز...

به صبح راستین سوگند!
که آرش جان خود در تیر خواهد کرد...

به صبح راستین سوگند!
که آرش جان خود در تیر خواهد کرد...

گویی پیام روشنی دارد. عمل محکمی می‌خواهد. زندگی را دادن، تا زنده‌گی را بگیری. زندگی همه وجودتان را بدهید تا زنده بشوید. خودتان را در کمان اراده و تصمیم بگذارید و پرتاب کنید به سوی یک افق نامعلوم. از این‌جا نامعلوم، اما در واقع روشن‌ترین افق؛ زیباترین پیام؛ صبح صادقی که با گذاشتن جان خود انسان در تیر حاصل می‌شود و با کشیدن. و به نتیجه رسیدن. میدانی که هستی‌سوز است، اما سامان‌ساز. در ظاهر همه چیز را می‌دهید؛ اما در واقع همه چیز را به دست می‌آورید.

شما چطوری فکر می‌کنید؛ آیا مشکل شما به چنین عملی حل می‌شود؟